

افسیان

بخش هفتم

خادم خدا  
فیروز خانجانی

کلیسای ایران



خدا را شکر. خدا به تکاتک شما برکت دهد.

خوشحالم که دوباره این فرصت دست داد تا به مطالعه‌ی رساله‌ی افسسیان ادامه دهیم چون می‌دانیم که این رساله جایگاه ویژه‌ای در زندگی کلیسا دارد و به ما می‌آموزد که چگونه نقش سازنده‌ای در بنای هیکل خداوند داشته باشیم. به ما یاد می‌دهد که چگونه در روند زندگی مسیحی قرار بگیریم و این فقط یک شعار نباشد بلکه به یک واقعیت در زندگی ما تبدیل شود. خدا را شکر به خاطر این رساله و به خاطر تکاتک بخش‌های کتاب مقدس.

وقتی کلام خداوند را مطالعه می‌کنیم متوجه‌ی هماهنگی خاص آن می‌شویم. گاهی اوقات بین افرادی که این کتاب را نوشته‌اند، مثلاً بین موسی و یوحنا، فاصله زمانی زیادی وجود دارد، ولی با این وجود هماهنگی خاصی در مکتوبات آنها دیده می‌شود. با توجه به اینکه افراد در چهارچوب‌های اجتماعی مختلف و وضعیت‌های متفاوتی زندگی می‌کردند اما چون از روح خدا هدایت می‌شدند کتاب مقدس را این چنین یکپارچه نگاشته‌اند.

خدا را شکر می‌کنم که این کلام از پیدایش تا مکاشفه، برای کلیسا مکشوف شده است. کلامی که می‌تواند برای بسیاری معما باشد. گاهی ممکن است افراد قسمت‌های مختلفی از آن را بخوانند و احساس کنند که ناسازگاری وجود دارد ولی هنگامی که در روح خداوند، کلامش را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که علی‌رغم تفاوت‌های سبکی، یک روح واحد کلیت این کلام را هدایت می‌کند. من سال‌ها است کتاب مقدس را مطالعه می‌کنم و تحت تأثیر این هماهنگی در بین نویسندگان آن هستم. آنها با هم یک پیغام واحد برای ما دارند.

در جلسه‌ی پیش درباره‌ی میراثی که در مسیح داریم، آموختیم. آموختیم که در بدن مسیح است که جایگاه خود را می‌یابیم و آن زمین موعود یعنی جایی که باید میراث خود را پیدا کنیم در واقع بدن مسیح است. مشکل بشر امروز و حتی مشکل بسیاری از ایمانداران این است که نمی‌توانند جایگاه خود را در بدن مسیح پیدا کنند. آنها نمی‌توانند به جایگاهی که خدا در خلقت

برای آنها در نظر گرفته نائل گردند و به همین دلیل مشکلات زیادی دارند و احساس می‌کنند که در زندگی خود موفق نیستند. حتی اگر موفق هم باشند موفقیت کاذبی دارند.

آموختیم که نیاز داریم ریشه‌های تازه برایمان تعریف شود تا مورد پذیرش خدا و در نقشه‌ی وی قرار بگیریم. تا بتوانیم به چیزی که از آن ماست ولی به خاطر گناه آدم و حوا از دست رفته، دست یابیم. در مسیح درخت زندگی جاوید به ما برگردانده می‌شود. در مسیح می‌توانیم به خداوند دسترسی داشته باشیم لیکن چنانکه در جلسه‌ی گذشته دیدیم این امر مستلزم یک گسست است. باید بتوانیم در زندگی خود نسبت به هرآنچه از خدا نیست، گسست داشته باشیم و تا زمانی که گسست نکنیم فضا برای تحول در زندگی ما صورت نمی‌گیرد. باید از چیزهایی خالی شویم تا به جایی که خدا برای ما تعریف کرده برسیم.

ابراهیم ناچار به این گسست شد. او دیگر نمی‌توانست به اجداد خود تکیه کند. خداوند از او خواست از قبيله و هویت خود و هر چیزی که مربوط به خودش بوده کاملاً گسست کند و به سمتی رود که خدا بدو نشان داد. ما دیدیم که آنجا کنعان نبود چون اگر کنعان بود ابراهیم می‌توانست خیلی راحت راه را پیدا کند بدون اینکه خداوند چیزی به او نشان بدهد. دریافتیم که آنجا اورشلیم آسمانی بود. هر فرزند ابراهیم و سارا باید این روند گسست را در زندگی خود طی کنند. باید مشک خود را نو سازد تا از شرابی تازه از آسمان پر گردد.

مشکل این است که امروزه بسیاری از ایمانداران آماده‌ی چنین گسستی نیستند! گرچه خداوند را دوست دارند اما دوست دارند تا خدا در محدوده‌ای که خودشان برای او در نظر گرفته‌اند، قرار بگیرد.

قوم خداوند یعنی یهودیان یا همان بنی‌اسرائیل در مصر یعنی در زمان سختی و دشواری و بردگی، خداوند را طلبیدند و گفتند تو خدای پدر ما ابراهیم هستی! تو به داد ما برس! خدا به موسی گفت من ناله‌ی آنها را شنیدم ولی با وجود این، زمانی که خداوند می‌آید تا آنها را از مصر خارج کند متوجه می‌شویم که آنها دوست نداشتند از مصر خروج کنند. آنها دوست داشتند

آزاد باشند و در هر صورت در مصر بمانند، جایی که پیاز و خربزه و محصولات متنوع دیگری به وفور وجود داشت. آنها دوست داشتند همان جا بمانند و تمایل به خروج نداشتند.

زمامی که ماجرای خروج را می‌خوانیم، می‌بینیم که در بعضی مواقع خود مصری‌ها به آنان گفتند بروید بیرون! درست است که عده‌ای از بنی‌اسرائیل گفتند ما خروج می‌کنیم ولی عده‌ای دیگر از آنها می‌خواستند همان جا بمانند. ما در کلام خدا می‌خوانیم که مصری‌ها آنها را بیرون کردند چون آنها می‌خواستند آنجا بمانند و گفتند ترس ما در دل مصری‌ها ریخته شده است و می‌توانیم آزادانه در سرزمین مصر زندگی کنیم. متأسفانه برخی از بنی‌اسرائیل در آن زمان تصوّر می‌کردند که وظیفه ندارند خدا را عبادت، خدمت یا پیروی کنند بلکه خداوند وظیفه داشت پیرو خواسته‌های آنان شود.

گاهی ما نیز به خداوند می‌گوییم که پیرو تو هستیم، پس خواسته‌های ما را برآورده کن. این شکل دعا به این معناست که پیرو خداوند نیستیم بلکه فقط به او اعتقاد و باور داریم. ایمان به معنی پذیرش یک دیدگاه نیست، بلکه هماهنگ شدن با کلام خدا و ستون آتشین هدایت‌گر اوست.

نسل اول عبرانیان که با ستون آتشین هماهنگ نشدند، در بیابان مردند. خداوند درباره‌ی این نسل که طی چهل سال نابود شد، می‌گوید که در واقع پیرو خدا نبودند بلکه تصوّراتی که از دنیای بت‌پرستی گرفته بودند را به خدا تعمیم می‌دادند.

ما در کلام خداوند مطلب عجیبی می‌خوانیم:

«... ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟  
خیمه‌ی ملوک و کوکبِ خدای خود رُمفان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید.» (اعمال باب ۷ آیات ۴۲ و ۴۳)

یهودیان معتقد بودند که در مدت چهل سال در بیابان، خداوند را عبادت می‌کردند ولی در واقع آنان پیرو تصوّراتی بودند که در مصر وارد ذهن‌شان شده بود. یعنی درست است که ظاهراً

خداوند را عبادت می‌کردند ولی در اصل تصویر آنها از خداوند مربوط به بت‌های مصر و کنعان و بیابان بوده است. پس چنین نسلی نمی‌توانست وارث سرزمین موعود شود اما خداوند تصویر متفاوتی از نسلی که سرزمین را به ارث بردند، به ما نشان می‌دهد:

۱. تصویر یک کودک در دست پدر: «و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه بپوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می‌برد تو را در تمامی راه که می‌رفتید برمی‌داشت تا به اینجا رسیدید.» (تثنیه ۱: ۳۱)

در آیه‌ی بعدی راجع به نسلی صحبت می‌شود که بی‌ایمان شده بودند، یعنی کسانی که نخواستند بودند مثل آن کودکان در دست خداوند باشند. در همین راستا می‌خوانیم که بین شاگردان اختلافی شکل می‌گیرد که چه کسی باید رئیس و بزرگ‌تر باشد. مسیح کودکی را صدا می‌کند. ما در همین راستا می‌خوانیم:

«عیسی کودکی را فراخواند و او را در میان ایشان قرار داد (در زبان یونانی، عبارت «در وسط جمع» یعنی در جای اصلی) و گفت: آمین، به شما می‌گویم، تا دگرگون نشوید و همچون کودکان نگردید، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت.» (متی باب ۱۸ آیات ۲ و ۳)

ما باید مثل آن کودک شویم؛ کودکی که اجازه می‌دهد پدر و مادرش هدایتش کنند. یعنی باید این پیوند بین ما و خدا برقرار شود. یک کودک در شرایطی نیست که بتواند تصمیم بگیرد و به آن عمل کند بلکه باید توسط والدین در مسیر صحیح هدایت گردد. پدر و مادر می‌توانند کودک را به هرجا ببرند ولی وقتی بزرگ می‌شود، دیگر خودش فکر می‌کند و ممکن است چنین نکند.

داستانی از کودکی خودم برای شما بگویم. زمانی که خردسال بودم پدرم مرا بغل می‌کرد. سال اول دبستان بودم و فکر می‌کردم دیگر بسیار بزرگ شده‌ام که به مدرسه می‌روم. روزی پدرم در مقابل مدرسه به من گفت: «بیا بغلم!» و من به اطراف نگاه کردم و گفتم: «پدر! اگر این کار را بکنم، آبرویم می‌رود.» به آغوش پدر نرفتم. پدرم گفت: «می‌خواستم ببینم چقدر بزرگ

شده‌ای.» گرچه زمانی که کوچک‌تر بودم این کار را انجام می‌دادم ولی وقتی پنج یا شش ساله شدم فکر می‌کردم دیگر نمی‌شود جلوی دوستانم چنین کنم.

وقتی در ابتدای راه ایمان و به اصطلاح کودک هستیم هر چیزی که خداوند می‌گوید را انجام می‌دهیم. یعنی خداوند می‌تواند خیلی راحت ما را به هر جا که بخواهد، هدایت کند. مسیح می‌گوید مادامی که مثل آن کودک نشوید، ورودتان به ملکوت خدا امکان پذیر نیست. پس در رابطه‌ای که با خدا داریم باید مثل آن کودک شویم یعنی باید اجازه دهیم خدا هر وقت که صلاح می‌بیند ما را هدایت کند.

افرادی همانند ابراهیم چنین رابطه‌ای با خداوند داشتند و هر جایی که او می‌خواست می‌رفتند، در حالی که از لحاظ منطقی اشتباه بود. تو می‌خواهی مرا پدر امت‌ها کنی! پس بهترین جایی که می‌توانی برایم انتخاب کنی تا نقشه‌ات محقق شود بین‌النهرین است، یعنی مرکز تمدن دنیا. جایی که ابراهیم زندگی می‌کرد، اور کلد، بندر اصلی خلیج فارس بود که کشتی‌ها از هند و حبشه می‌آمدند و با عربستان ارتباط داشتند. نقطه‌ای بسیار کلیدی! پس منطقی‌ترین مکان از نظر انسانی همان‌جا بود ولی خدا از ابراهیم خواست که از اور کلد خارج و وارد حاشیه شود.

۲. تصویر دومی که خداوند درباره‌ی خروج به کار می‌برد، مربوط به یک تازه عروس است که عاشقانه در پی داماد و معشوق خود است.

«... غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین

لم یزرع می‌خرامیدی برایت به خاطر می‌آورم» (ارمیا ۲:۲)

این مربوط به نسل دومی است که قرار بود وارد سرزمین موعود شود. در زبان اصلی کتاب مقدس واژه‌ی «تازه عروس» که در اینجا به کار رفته یا «نامزد» که در بعضی از برگردان‌ها ترجمه شده، لغت «گلوله» است که «روند کامل شدن» را تداعی می‌کند. به راستی چرا او داماد آسمانی را دنبال می‌کرد؟ چون عاشق بود و در هر شرایطی می‌خواست در کنار وی باشد.

شیطان در ابتدای راه به سراغ افراد می‌آید و می‌گوید اگر تو به مسیح ایمان بیاوری، با وجود تمام استعدادهایی که داری ممکن است از اجتماع رانده شوی و نتوانی به جایگاه بالاتری برسی. وقتی شخص به خاطر ایمانش در سختی می‌افتد در قدم بعدی دوباره شیطان می‌آید و می‌گوید من می‌توانم مشکل تو را حل کنم. ولی جواب قاطع یک ایماندار این است که من می‌دانم تو می‌توانی دنیا را به من بدهی ولی قبول نمی‌کنم چون عاشق خداوند هستم، حتی در وسط بیابان! نقطه‌ای که با کمبودهای مختلفی روبرو و از همه چیز محروم هستم.

چرا خداوند تصویر بیابان را به کار می‌برد؟ چون بنی‌اسرائیل از کویرنشینی و بیابانگردی بیزار بودند. بدترین تصویری که می‌توان به بنی‌اسرائیل نشان داد این بود که آواری کویر شود. درست است که آنها گله داشتند ولی قومی شهرنشین بودند و بیابان برایشان یک تصویر منفی بود. خداوند عمداً به آنها می‌گوید به یاد دارم چنان عاشق من بودید که در بیابان به دنبال می‌آمدید. البته بیابان الزاماً منفی نیست. نمونه‌ی این امر را در مورد زن موسی می‌بینیم که از هوای صحرا و بیابان لذت می‌برد و نمی‌توانست در شهر دوام بیاورد. هنگامی که موسی به سمت مصر با آن شهرهای بزرگش رفت، همسرش از او جدا شد تا وقتی که مجدداً به بیابان برگشت و هدایت قوم را در دست گرفت. این زن در جوانی حاضر شده بود با یک مرد غریبه یعنی موسی ازدواج کند. احتمالاً خیلی‌ها هم مخالف بودند چون به هر صورت موسی غریبه بود، ولی با گذر زمان عشق جوانی خود را فراموش کرده، با موسی در راه مصر دچار مشکل شد.

مطلبی که می‌خواهم عنوان کنم دقیقاً در کتاب مقدس نیست ولی از متن‌های آن می‌توان به صحت قضیه پی برد. البته یهودیان در کنار کتاب مقدس، تاریخ خود را نیز دارند. آورده‌اند هنگامی که موسی موضوع ارث دختران صلفحاد را حل کرد، درباره‌ی جاننشینی پسر خود با خدا وارد گفتگو شد (اعداد ۲۷). خداوند، اکنون که وضعیت ارث این دختران مشخص شد چه کسی قرار است جانشین من شود به پسر من مسحی بده که بتواند جای مرا بگیرد. خدا در پاسخ گفت که او در کنار تو نبود بلکه همیشه یوشع بود در کنارت ماند.

زن موسی در یکی از رؤیاهای برادر برانهام نماد بخشی از کلیساهای عهد عتیق است. یعنی کسانی که نمی‌توانند با خدا هماهنگ شوند و به همین خاطر پسرانش نیز نمی‌توانند وارث و جایگزین پدر گردند. در مزمور ۴۵ می‌گوید پسران تو جای تو را خواهند گرفت ولی می‌بینیم که پسران موسی جای موسی را نگرفتند. موسی خادم و مرد بزرگ خدا بود ولی پسرانش نمی‌توانستند جای او را بگیرند بلکه یوشع جانشین وی شد.

حال آیات امروز را بخوانیم، افسسیان ۱: ۱۳-۱۴:

«در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. که بیعانه‌ی میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.»

پولس با عبارت «در او» شروع می‌کند. وی در این بخش از کلام بارها این اصطلاح را به کار می‌برد چون می‌خواهد توجه ما را به نکته‌ی مهمی جلب کند. زمانی که روح‌القدس از پولس می‌خواهد این عبارت را چندین بار تکرار کند یعنی بسیار کلیدی است و منظور این است که ما یا در مسیح هستیم یا نیستیم. می‌دانیم که عیسی همان کلمه است و کلمه نیز همان خداست. پس تنها زمانی می‌توانیم مخاطب این کلام باشیم که در «او» یعنی در مسیح قرار داشته باشیم و نه در یک اعتقادنامه یا فلسفه‌ی زیبا.

وقتی با او هماهنگ می‌شویم و مشارکت داریم در این حریم و فضای الهی قرار می‌گیریم و اولین چیزی که رخ می‌دهد این است که چون در فضای درستی هستیم پس کلام راستی را می‌شنویم؛ کلامی که به درستی تقسیم می‌شود. چون کلام باید به درستی ارائه شود و ما این مطلب را در دوم تیموتائوس می‌خوانیم. یکی از مشکلات کنونی این است که تقسیم نادرستی از کلام خدا ارائه می‌شود و به همین خاطر امروز در کلیسا شاهد عدم تعادل هستیم.

به عنوان مثال بحث داغی در کلیسا وجود دارد که بخشی می‌گویند ما اهل فیض هستیم و شریعت و تورات به کناری می‌رود و در مقابل افرادی را داریم که می‌توان گفت «شریعت‌گرا»

هستند. «فیض‌گراها» ظاهراً تحت تأثیر برداشت نادرستی از پیغام لوتر قرار دارند ولی در اصل کسی که این نگرش جدید را به کلیسا داد یک فیلسوف مسیحی به نام «پل تیلیش» بود. یعنی الان اغلب کلیساها نگرشی از فیض را ارائه می‌دهند که پل تیلیش ارائه داد. کلیساها به هیچ عنوان پل تیلیش را قبول ندارند ولی نگرشی که از فیض آورد با روح قرن بیستم بسیار سازگار بود. آنها قسمت‌هایی از تعالیم پل تیلیش که زیاد جالب نبود را حذف کردند. او لیبرال بود بنابراین قسمت‌های لیبرالستی را کنار زدند و تعلیمی که از فیض آورد را برداشتند. تیلیش کلام بسیار نافذی داشت و واعظ توانمندی بود پس توانست افراد زیادی را به سمت خود جلب کند. نهایتاً کلیساها به این جمع بندی رسیدند که ممکن است او در موارد دیگر اشتباه کند ولی در این قسمت حق دارد؛ پس تعلیم او را پذیرفتند.

در عین حال افراد شریعت‌گرا را داریم بدین معنی که تصور می‌کنند چون پوشش درستی دارند، موهایشان مرتب است، سیگار نمی‌کشند، در کاباره نمی‌رقصند، دروغ نمی‌گویند، دعا می‌کنند پس حتماً مورد پذیرش مسیح هستند. زمانی که کلام خدا به درستی تقسیم شود کلیسا وارد یک روند تعادل و میانه‌روی خواهد شد و چنین دسته‌بندی‌هایی از بین خواهد رفت. درباره‌ی الوهیت دو گروه داریم. جیزز اونلی و تثلیثی که گرچه هر کدام به بخش‌هایی از کلام تکیه دارند ولی هر دو به بیراهه رفته‌اند. آنها نه درک کاملی از وحدانیت خدا دارند نه دریافتی از ابعاد سه‌گانه‌ی او. درباره‌ی اختیار و جبر نیز همین امر صادق است. گروه‌هایی مثل ارمینیوسی داریم که معتقدند انسان آزاد و مختار است تا نجات را بپذیرد یا نه؛ در حالی که کالوینیست‌ها می‌گویند خدا انتخاب می‌کند انسان چه کاره است. خدا انتخاب می‌کند که شما وارد جهنم یا بهشت شوید، نجات پیدا کنید یا هلاک شوید و انسان کاره‌ای نیست. آنها بر اساس سوءبرداشت از رساله‌ی رومیان به این نتیجه رسیده‌اند.

کلام راستی که در چهارچوب درست ارائه می‌شود کلیسا را از دروغ‌ها، دریافته‌های نادرست و تفسیرهای سلیقه‌ای خارج می‌سازد. می‌دانیم که فیض چه معنایی دارد و نیز می‌دانیم که

انتخاب خدا یعنی چه. اینها دریافت درستی از کلام خداست. من به جای «مژده‌ی نجات» ترجیح می‌دهم در اینجا عبارت «پیغام خوش پیروزی» را به کار ببرم. نه به این دلیل که آن اشتباه است بلکه می‌خواهم از زاویه‌ای دیگر نگاه کرده باشم.

نمی‌شود این پیغام خوش پیروزی را درونی کرده باشیم ولی زندگی‌مان پُر از شکست باشد. نمی‌شود این کلام را درونی کرده باشیم و در نگرانی و غصه به سر ببریم یا مسیحی خشنی باشیم. نمی‌توانیم در نگرانی و غصه بوده و مثل مردم دنیا نگران فردهای خودمان باشیم که چه کار باید بکنیم یا چه اتفاقی می‌افتد. این نگرانی‌هایی است که مردم دنیا دارند و بر اساس این نگرانی‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند. کلام خدا به ما نمی‌گوید دوراندیشی نکنید ولی مشکلی که وجود دارد این است که مخصوصاً در فرهنگ شرقی نگرانی بسیار محسوس است.

ما نمی‌توانیم این کلام و مژده‌ی پیروزی و راستی را داشته باشیم و فقط به پیروزی‌های زودگذر بسنده کنیم. صد البته جای خوشحالی و شکرگزاری دارد که امروز می‌توانیم ثروتمند شویم و موفقیت‌های علمی داشته باشیم ولی نباید دنیاوار به این مسائل بپیوندیم چون پیروزی که خداوند درباره‌ی آن صحبت می‌کند، فراتر از این مسائل است.

ناپلئون بناپارت در جنگ‌های بسیاری پیروز شد ولی سرانجام طعم شکست را چشید. خیلی‌ها می‌گویند هانی بال یکی از قوی‌ترین طراحان نظامی تاریخ است که هنوز هم زمانی که مباحث نظامی را بررسی می‌کنند برای طرح او در نبرد و شکست رومیان در ایتالیا وقت می‌گذارند. هنوز هم نظامیان این قضیه را با دقت در مدارس نظامی بررسی می‌کنند و آن را آموزش می‌دهند اما با وجود این در نهایت هانی بال هم شکست خورد. بنابراین زمانی که پیروزی‌های بزرگتری را به دست می‌آوریم به این چیزها بسنده نمی‌کنیم. نمی‌گوییم نباید موفق باشیم ولی هر چیزی باید اندازه داشته باشد. سخن از پیغامی خوش است.

واژه‌ای که در یونانی به کار رفته هم به معنی نجات، هم شفا و هم به معنی پیروزی است

۱. ما را به سمت رستگاری از مرگ هدایت می‌کند. یعنی ما از مرگ نجات پیدا کرده‌ایم و هلاک نمی‌شویم. این یک پیروزی است.

۲. ما را به سمت دریافت شفای درونی سوق می‌دهد یعنی خیلی اوقات به جای اینکه به دنبال کتاب‌های روانشناسی باشیم در مسیح شفای درونی داریم. خدا این را وعده داده است و می‌گوید که او قوم خود را از گناهان‌شان نجات خواهد داد. او شفا خواهد داد و ثمره‌ی زندگی ما یک چیزی است که از آن احساس رضایت می‌کنیم. مثل آن خادم خدا که موقع رحلتش می‌گفت: «ای دروازه‌های آسمانی باز شوید چون فرزند جلال وارد می‌شود.»

۳. پیروزی را برای ما به ارمغان می‌آورد. هنگامی که این پیغام را در خود درونی کنیم این کلام در ما تولید پیروزی می‌کند چون خود خداوند، کلام است.

نمی‌شود که خدا در ما باشد و ما زندگی پر شکستی داشته باشیم. نمی‌شود خدا در ما باشد و هر روز به زخم‌های ما افزوده شود به شکلی که از تعادل خارج شویم. خدا خود، کلمه است و این کلمه در زندگی ما پیروزی به ارمغان می‌آورد. به همین خاطر باید در او قرار بگیریم. مسیح می‌گوید من با وی شام خواهیم خورد و او با من.

ادامه‌ی آیه را می‌خوانیم: «... در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید...»

به یاد داشته باشیم که ایمان بر دو قسم است: ۱. یک باور و اعتقاد که می‌شود گفت ایمانی سطحی است. ۲. پیروی و وفا که فراتر از یک باور است. البته ایمان به معنی امانت نیز هست.

ما در یوحنا ۲:۲۳ چنین می‌خوانیم: «هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری

چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.»

این بسیار زیباست که با دیدن معجزات به او ایمان آوریم. کسانی که به معجزات خداوند

نگاه می‌کنند و به او ایمان می‌آورند. کسانی که امروز با دقت کلام خدا را می‌خوانند و می‌بینند

که وعده‌های کلام محقق شده و می‌شود، می‌توانند به این کلام ایمان آورند. می‌توانیم از اول پیدایش شروع کنیم و نشان دهیم که چطور خداوند با امانت، کلام خود را محقق ساخته و بخش‌های زندگی مسیح جز به جز انجام شده است. چطور او مصلوب شد؟ ما در یک مزبور صحنه‌ی به صلیب کشیدن مسیح را داریم و کاری که قرار بود بعد از قیام مسیح صورت بگیرد یعنی اینکه امت‌ها برگردند یا اینکه زمانی که در کتاب دانیال به منقطع شدن مسیح می‌رسیم اتفاقی که برای قوم یهود رخ می‌دهد این است که باید اورشلیم ویران شود. مسیح در سال سی میلادی منقطع شد و نزدیک سال هفتاد رومیان شهر اورشلیم را ریشه‌کن و یهودیان را اخراج کردند و بسا از نبوت‌هایی از این دست! وقتی به این مسائل نگاه می‌کنیم می‌توانیم اعتقاد پیدا کنیم. بله!

بسیار زیباست زمانی که دیوها هم معجزات مسیح را دیدند و به شکلی اعتراف کردند که او قدوس خداست. به قول یعقوب شیاطین هم با داشتن یک نوع ایمان سطحی از خدا وحشت دارند. (یعقوب ۲: ۱۹). کلام در ادامه نکته‌ی شگفت‌انگیزی را مطرح می‌کند: «لیکن عیسی خویشان را بدیشان مؤتمن ساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت» (یوحنا ۲: ۲۴)

با وجود اینکه آنها به نام مسیح ایمان آورده و ظاهراً شخصیت او را پذیرفته و ایماندار بودند کلام قویاً می‌گوید که عیسی آنها را باور نداشت. در یونانی به این شکل می‌خوانیم که عیسی به آنها ایمان نیاورد، زیرا که او همه را می‌شناخت. مسیح می‌دانست که ایمان آنها در حد شعار است و زمانی که مشکلی پیش آید فرار خواهند کرد یا وقتی انتقادی مطرح شود، می‌گویند: آقا! مسیح در روز سبت شفا داد! کجای این کار درست است. مسیح می‌دانست که ایمان آنها فراتر از ایمانی نیست که شیطان دارد. شیطان هم به نوعی به مسیح ایمان داشت اما خدا به این سطح از ایمان راضی نیست و کسانی که حتی در چهارچوب کلیسا و مسیحیت در این حد ایمان می‌آورند فقط می‌توانند مسیحیانی معتقد باشند. همان‌طور که یک بودایی معتقد داریم یک مسیحی معتقد نیز داریم. اینها بشارت هم نمی‌دهند بلکه فقط مبلغ مسیحی هستند! مبشر

کسی است که خبر خوشی را اعلام می‌کند؛ یعنی کسی که از طریق زندگی‌اش خبر خوشی دارد نه فقط صرفاً کلامی را بیان کند، بلکه باید نوری از زندگی‌اش ساطع شود.

البته برعکس مبلّغی هم داریم که منطقی‌اً کتاب مقدس را پذیرفته است و مارتین لوتر و برادر برانهم را قبول دارد. کسی که صرفاً اعتقاد دارد متفاوت است با ایمان‌داری که مسیح در پی آن است. مسیح نمی‌تواند به یک مبلّغ اعتماد کند. به همین خاطر زمانی که مسیح با این صحنه‌های مذهبی روبرو می‌شود به عنوان حرکت نمادین درخت انجیر را توبیخ می‌کند! چرا؟ چون آنها تبلیغات‌چی بودند و همه جا یهودیت را تبلیغ می‌کردند. آنها به او ایمان نداشتند.

هنگامی که خدای حقیقی به میان آنها آمد نشان دادند که ایمان‌شان عمقی ندارد و فقط با شاخ و برگ‌های بسیار، ظاهر را نیکو ساخته‌اند. این قسم ایمان الزاماً منفی نیست بلکه مقدمه‌ای بر درک عمیق‌تری است که این درک را شاگردان دارند. افرادی مثل پطرس یا شاگردان مسیح را می‌بینیم که نه تنها به مسیح ایمان می‌آورند بلکه پیرو او می‌شوند و حتی با وجود ضعف‌های بسیاری که داشتند نهایتاً با او هماهنگ گردیدند.

زمانی که قرار است مسیح دوباره به یهودیه برگردد، بعد از اینکه در یهودیه بحران شده بود، توما حرف جالبی زد. گفت تصمیم گرفتی به یهودیه بروی! ما هم می‌آییم که با تو کشته شویم. همان تومای شکاک که نگاهی منفی داشت ولی با این وجود حاضر می‌شود با مسیح برود و آنجا کشته شود، چون برای کلام مسیح ارزش ویژه‌ای قائل بود. از خیلی از امتیازات زندگی خود گذشته بود تا بتواند با مسیح باشد. با وجود خطراتی که احساس می‌کرد ولی حاضر شد به آنجا برود و کشته شود. به خاطر همین مسیح بر او ظاهر می‌شود و توما را دوباره به جایگاه خود در میان رسولان برمی‌گرداند. چرا مسیح در مقابل شکاکان یهودی ظاهر نشد؟ شاگردان با وجود ترس‌ها و ضعف‌ها به مسیح وفادار بودند و مرکز ثقل زندگی‌شان عیسی مسیح بود.

هنگامی که به زندگی مابقی افراد نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که آنها کلام را درونی کرده بودند. درست است که در زندگی یعقوب، ابتدا او را شخصی دروغگو می‌بینیم ولی او همان

کسی است که برای کلام خدا ارزش قائل بوده و نهایتاً تبدیل می‌شود. شیوه‌های او بحث برانگیز است و از راه نادرستی وارد می‌شود ولی یک نکته در زندگی یعقوب دیده می‌شود که خدا و کلام خدا برای او بسیار مهم است. چون کلام خدا برای او مهم است وارد این کلام می‌گردد، در آن عمیق و در انتها تبدیل می‌شود. همچنین کلام در مورد مریم مادر عیسی شهادت می‌دهد که هرآنچه درباره‌ی مسیح می‌شنید را در دل خود نگه می‌داشت.

درست است که این مسئله به بعد از تولد مسیح مربوط می‌شود ولی این روحیه قطعاً قبل از تولد مسیح هم در مریم وجود داشت. او کلام را در دل خود نگه می‌داشت. شاید کسی متوجه رفتار او نبود؛ شاید وقتی واعظ داشت در کنیسه موعظه می‌کرد او خیلی نمی‌توانست نزدیک شود و باید از دور گوش می‌کرد چون آن زمان میکروفون نبود و آقایان جلو می‌ایستادند. اما هرچه را که می‌شنید در دل خود نگه می‌داشت. پس جای تعجب نیست که مسیح از چنین دختری مولود شده باشد. جای تعجب نیست که ثمره‌ی زندگی مریم، مسیح باشد. کلام درباره‌ی مریم می‌گوید: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره‌ی رحم تو.» (لوقا: ۱: ۴۲).

شاگردان در محبت مسیح و کلام وی ماندند. نشانه‌ای که عشق به مسیح را ثابت می‌کند این است که در کلامش بمانیم چون او خود، کلام است. در چنین شرایطی است که روح‌القدس می‌آید و ایماندار را مختوم می‌کند. روح‌القدس کسی که با کلام خداوند هماهنگ شده باشد را مختوم می‌کند نه کسی که فقط اعتقادی به مسیح دارد. اگر در کلامش نمانیم فقط می‌توانیم بگوییم مسیح را دوست داریم. شاگردان مختوم شدند و این نشان دهنده‌ی اعتماد بالایی است که خدا به آنها داشت چون آنها در ایمان خود به مسیح عمیق شده بودند. ممکن است این تحول در چند روز صورت بگیرد و فقط بحث سال‌ها نیست و چنین بود که مسیح به ایمان آنها ایمان پیدا کرد.

در اواخر انجیل یوحنا می‌خوانیم که مسیح از شاگردان به عنوان دوست یاد می‌کند و چیزی که در دلش بود را با آنها تقسیم می‌کند. زمانی که یهودا جدا می‌شود مسیح محتوای دل خود

را بیرون می‌ریزد و شاگردان خود را مخاطب ساخته، اوج محبت خویش را به آنها نشان می‌دهد. یوحنا می‌گوید در آن لحظه اوج محبت خود را نشان داد. این مرا به یاد امثال ۳۱ آیه ۱۱ می‌اندازد: «دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.» این زن نمونه، نمادی از کلیسا است.

می‌شود این آیه را این چنین نیز ترجمه کرد: «دل شوهرش بر او ایمان دارد یا توکل دارد.» در ترجمه‌ی هفتاد تنان یونانی بسیار جالب گفته شده که «دل شوهرش در او قوت می‌گیرد.» یعنی در او دلگرم می‌شود. این خصوصیتی است که عروس عیسی مسیح باید داشته باشد. دل داماد آسمانی باید به او توکل داشته باشد. تفاوت عمده بین بخش بزرگی از مسیحیت و آن قسمت که به عنوان عروس خوانده می‌شود این است که دل شوهرش، یعنی دل داماد آسمانی بر او ایمان دارد.

جا دارد از خود بپرسیم: هنگامی که به روش‌های زندگی خود نگاه می‌کنیم آیا روح‌القدس شهادت می‌دهد که مسیح خود را به ما مؤتمن می‌سازد؟ آیا مسیح به ما ایمان دارد؟ آیا دل داماد آسمانی با دیدن زندگی ما در ما قوت می‌گیرد یا اینکه روش‌های زندگی ما او را محزون می‌سازد؟ آیا ما که تعمیم گرفته‌ایم، در وفای عهدی که با خداوند بسته‌ایم به سر می‌بریم یا اینکه تعمیم فقط قسمتی از زندگی ما بود و حالا درگیر مسائل دیگر هستیم. اگر در کلام او بمانیم - همان طور که شاگردان ماندند - روح‌القدس می‌آید و ما را مختوم می‌سازد.

کلام در وصف عروس در غزل غزل‌ها ۱۲:۴ چنین می‌گوید:

«... و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مَقْل و منبع مختوم است.»

در غزل غزل‌ها سه شخص داریم: پادشاه که نماد دنیاست، شبان که نماد مسیح است و عروس. زمانی که دختر در مقابل دنیا ایستادگی می‌کند و تسلیم نمی‌شود، شبان یا همان داماد آسمانی جملات آیه‌ی مذکور را عنوان می‌کند. در جلسه‌ی آتی بیشتر درباره‌ی مختوم شدن صحبت خواهیم کرد. خدا به تکاتک شما برکت دهد.

دعای من این است که بتوانیم طوری در زندگی حرکت کنیم که دل داماد آسمانی به ما، یعنی به کلیسای خود اعتماد داشته باشد. ما دعوت بسیار بزرگی داریم ولی باید آن را به دست بیاوریم و قبل از آن باید با مسیح یکی شویم. باید زندگی ما طوری باشد که بتوانیم وعده‌هایی که مسیح داده است را به دست آوریم نه مثل بنی‌اسرائیل که چیزهای بسیار نیکو به آنها وعده داده شد ولی نسل دوم صاحب آن شدند.

دعای من این است که نه فقط ما بلکه نسل‌های بعدی نیز صاحب آن وعده‌ها شوند و ما در این زمان، وعده‌های بزرگ خدا را در کلیسا تجربه کنیم. خداوند می‌خواهد کارهای بزرگی را در کلیسا انجام دهد و از طریق کلیسا منطقه را تفقد نماید. مسیح به شما نگاه می‌کند. او منتظر است که ما آماده باشیم و زمانی که در وضعیت آمادگی به سر بریم خداوند کارهای بزرگی را انجام خواهد داد.

خداوند در گذشته کارهای بزرگی انجام داده و ایمان داریم که عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است. گاهی حسرت روزهای گذشته را داشتیم؛ روزهایی که شروع کرده بودیم ولی روح‌القدس به من گفت که به کارهایی که خدا اکنون انجام می‌دهد، نگاه کنم و حسرت روزهای گذشته را نداشته باشم. پس به خاطر وجود تکاتک شما خدا را شکر می‌کنم و ایمان دارم که خداوند از طریق شما کارهای بزرگی را انجام خواهد داد، اگر کلام خدا را بپذیرید و در زندگی شما محقق شود.

خداوند عیسی مسیح شما را مبارک سازد.